

Islamic Knowledge and Insight

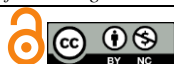
A Descriptive-Analytical Study of the Theoretical Perspective and Methods of “Negative or Restrictive Education” in Islamic Education

1. Seyed Masoud Rad: PhD Students, Department of Philosophy of Education, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran
2. Vahid Fallah*: Department of Educational Management, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran. (Email: Vahidfallah20@yahoo.com)
3. Seyede Esmat Rasouli: Department of Philosophy of Education, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran

Abstract

The approach of “negative or restrictive” education, as opposed to “positive” education, represents one of the theoretical foundations of Islamic education. The negative (restrictive) method refers to refraining from the use of coercive and prescriptive techniques, which is considered the only path to the flourishing of human innate talents and capabilities. Restrictive education is presented as the sole natural method in the Qur’an, hadiths, and the perspectives of Islamic philosophers. The primary challenge facing the educational system in our country is the dominance of positive methods that have overshadowed restrictive approaches in education. The continuous influx of educational and pedagogical ideas, plans, and programs in families, schools, and educational institutions has increasingly distanced children from innate education—which is self-based, meaningful, and developmental—and has directed them toward positive education, which is externally based, artificial, and imitative. This divergence leads to misalignment and conflict between the inputs and outputs of the country’s educational system. In this study, the two perspectives—“positive education” and “restrictive education”—are first compared descriptively in terms of theoretical foundations and practical methods and analyzed in detail. Ultimately, the “restrictive education method” is examined as the only “effective and elevating” approach in Islamic education, accompanied by conclusions and essential constructive recommendations. The researcher aims to demonstrate that the application of “restrictive education” and the avoidance of positive education, along with presenting instructional content compatible with the innate nature of students, leads to their intellectual flourishing and positions them on the path of creativity and erudition. Educational institutions must revise curricula and implement restrictive instructional programs and teaching methods to assist students in developing individual and social talents and abilities, thereby fostering their creativity and intellectual refinement.

Keywords: innate education, restrictive education, innate talents, natural flourishing



How to cite: Rad, S. M., Fallah, V., & Rasouli, S. E. (2026). A Descriptive-Analytical Study of the Theoretical Perspective and Methods of “Negative or Restrictive Education” in Islamic Education. *Islamic Knowledge and Insight*, 5(2), 1-14.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 December 2025

Revise Date: 08 May 2026

Accept Date: 16 May 2026

Initial Publish: 31 May 2026

Final Publish: 22 June 2027

معرفت و بصیرت اسلامی

بررسی توصیفی-تحلیلی دیدگاه نظری و روش های « تربیت معکوس یا سلبی » در تعلیم و تربیت اسلامی

۱. سید مسعود راد: دانشجوی دکتری، گروه فلسفه ی تعلیم و تربیت، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران
۲. وحید فلاح*: گروه مدیریت آموزشی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. (پست الکترونیک: Vahidfallah20@yahoo.com)
۳. سیده عصمت رسولی: گروه فلسفه ی تعلیم و تربیت، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ایران

چکیده

رویکرد تعلیم و تربیت «معکوس یا سلبی» در مقابل تعلیم و تربیت «ایجابی» یکی از مبانی نظری تعلیم و تربیت اسلامی است روش سلبی به معنای خود داری از به کارگیری روش های تحمیلی و ایجابی است که تنها راه شکوفایی استعدادها و توانایی های فطری انسان است. تربیت سلبی به منزله ی تنها روش فطری در قرآن و روایات و دیدگاه فلاسفه اسلامی مطرح است. بزرگترین مشکل آموزش و پرورش در کشور ما هجوم روش های ایجابی است که در تعلیم و تربیت بر روش های سلبی غلبه یافته است. هجوم بی دریغ ایده ها، طرح ها و برنامه های آموزشی و تربیتی در خانواده ها، مدارس و مراکز تعلیم و تربیت کشور، امروزه، فرزندان ما را بیش از پیش، از تعلیم و تربیت فطری که خودبنیاد، معناگرا و بالنده است، دور کرده و به سمت تعلیم و تربیت ایجابی که دگربنیاد، مصنوعی و تقلیدی، است سوق می دهد و موجب ناهمخوانی و تعارض بین درون دادها و برون دادهای نظام تعلیم و تربیت کشور می شود. در این پژوهش ابتدا دو دیدگاه « تربیت ایجابی » و « تربیت سلبی » از لحاظ نظری و روش های کاربردی به صورت توصیفی با یکدیگر مقایسه شده و مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است و در نهایت «روش تربیت سلبی» به عنوان تنها روش « مؤثر و تعالی بخش » در تعلیم و تربیت اسلامی مورد تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری و پیشنهادات ضروری و سازنده، ارائه گردیده است. پژوهشگر در این پژوهش قصد اثبات این موضوع را دارد که به کارگیری «تربیت سلبی» و خودداری از تربیت ایجابی و ارائه مطالب آموزشی ای که با فطرت دانش آموزان همخوانی دارد، موجب شکوفایی دانش آموز شده و او را در مسیر خلاقیت و فرهیختگی قرار می دهد. و آموزش و پرورش باید با تغییر مطالب آموزشی و به کارگیری برنامه های آموزشی و روش های تدریس سلبی دانش آموزان را در راه شکوفایی استعدادها و توانایی های فردی و اجتماعی یاری کند و موجبات خلاقیت و فرهیختگی آن ها را فراهم نماید.

کلیدواژه‌گان: تربیت فطری، تربیت سلبی، استعدادهای فطری، شکوفایی فطری

شیوه استناددهی: راد، سید مسعود، فلاح، وحید، و رسولی، سیده عصمت. (۱۴۰۶). بررسی توصیفی-تحلیلی دیدگاه نظری و روش های «تربیت معکوس یا سلبی» در تعلیم و تربیت اسلامی. معرفت و بصیرت اسلامی، ۵(۲)، ۱-۱۴.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۰ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

مقدمه

در پاسخ به این سؤال که «وظیفه آموزش و پرورش در تعلیم و تربیت فرزندان چیست؟» نظرات مختلف و متعددی مطرح می‌شود؛ به عبارتی، افراد و مکاتب مختلف، جواب‌های متفاوتی بر اساس نظام فکری و فلسفی خود می‌دهند.

پاسخی که به نظر می‌رسد رایج است و علاوه بر ظاهری عالمانه، اغلب ما را هم قانع می‌کند، این است که: «وظیفه آموزش و پرورش، فراهم آوردن زمینه‌ها و عوامل به فعلیت رساندن یا شکوفا ساختن ارزش‌ها و استعداد‌های فرزندان، در جهت مطلوب است.» اما اگر بخواهیم دقیق‌تر و عمیق‌تر و با توجه به رویکرد «تعلیم و تربیت سلبی» و مبانی تعلیم و تربیت اسلامی پاسخ بدهیم، باید بگوییم که: «وظیفه آموزش و پرورش، پیشگیری فعالانه و مداوم از شکل گرفتن نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهایی است که با فطرت و طبیعت فرزند مغایرت دارد.»

بر اساس تعریف دوم، وظیفه مربیان آموزش و پرورش و والدین، تربیت کردن یا «شکوفا» نمودن استعداد‌های کودکان نیست، بلکه زمینه‌سازی برای «شکوفا شدن» استعداد‌های فطری و «تربیت شدن» آنها بر اساس هدایت درونی و الهی می‌باشد. در این روش، در فرایند شکوفا شدن، اصل بر پیشگیری، حذف و نفی اقداماتی است که مانع آزادی و عاملیت فرد در رشد و تحول خویش می‌شود. امروزه مربیان و والدین، وقتی از «تعلیم و تربیت» سخن به میان می‌آورند، نخستین چیزی که در ذهنشان تداعی می‌کند، یاد دادن و منتقل کردن مفاهیم و ارزش‌ها و افزودن مطالب، از بیرون به درون کودک است و تصور این است که کودک به منزله یک مخزن خالی، باید از همان آغاز با افزوده‌هایی از بیرون پر شود و هر قدر اولیا و مربیان در پر کردن این مخزن تلاش بیشتری کنند، به موفقیت بیشتری دست می‌یابند.

این خطای راهبردی به این سبب است که اغلب والدین و مربیان، تربیت کودک را با کار «کوزه‌گری» اشتباه می‌گیرند و بر این تصورند که کودکان همچون مواد خام باید در اختیار بزرگسالان قرار گیرند تا آنها بتوانند بر اساس طرح‌های از پیش تعیین شده، شخصیت

آنها را شکل دهند؛ در صورتی که توجه ندارند که خداوند از قبل او را بر اساس فطرت پاکش سرشته و از روح خود بر او دمیده است و او در انتخاب راه درست هدایت شده است و اگر آزاد باشد و چیزی به او تحمیل نشود، در مسیر فطرتش رشد خواهد کرد.

هدف پژوهش: هدف از این پژوهش این است که اهمیت و کارآیی اصل تربیت اسلامی به معنای «اولویت دادن به تربیت خود» در مقابل «تربیت دیگران» را به‌عنوان رویکرد فطری با نام «تربیت معکوس یا تربیت سلبی»، به‌عنوان تنها روش تربیتی در آشکار شدن استعداد‌های فطری معرفی کند. و از آنجایی که هدف غایی در تربیت اسلامی بندگی خداوند متعال می‌باشد، لذا تنها تربیت فطری است که می‌تواند راه بندگی را برای کودک فراهم سازد. به همین جهت، باید هر فردی برای رسیدن به هدف غایی خلقت از درون تلاش کند و محرک‌ها و تشویق‌ها و یا تحمیل‌ها باعث دور شدن از این هدف می‌شود.

پیشینه پژوهش:

آثار فلاسفه اسلامی، از جمله آثار علامه طباطبایی، استاد مطهری و آیت‌الله شاه‌آبادی، در این رابطه به‌طور آشکار به مسئله فطرت پرداخته و تربیت فطری را جزء تار و پود تربیت اخلاقی و اعتقادی اسلام می‌دانند و به‌نوعی می‌توان گفت: اسلام بدون توجه به فطرت الهی هیچ معنایی نخواهد داشت.

استاد مطهری دارای دو اثر مجزا در این رابطه هستند که مستقیماً به بحث فطرت پرداخته‌اند و در مورد آیت‌الله شاه‌آبادی هم باید گفت پیشینه‌ای که متأخر است و مستقیماً به رویکرد «تربیت سلبی» پرداخته است، اندیشه‌ها و برداشت‌های آقای عبدالعظیم کریمی است که در آثاری که به‌نوعی نقد آموزش و پرورش می‌باشد، مطرح شده است. در اینجا به نظرات ایشان در مورد تربیت سلبی و مفهوم تربیت اسلامی از دیدگاه ایشان اشاره می‌نمایم.

ایشان در کتاب تربیت چه چیز نیست می‌نویسند: سهم نباید‌ها در تربیت بیش از سهم باید‌هاست؛ اثر دخالت نکردن نافذتر از اثر دخالت کردن است. به عبارت دیگر، اگر بتوانیم اصول تربیت نکردن را فرا بگیریم، به تربیت شدن کودکان استحکامی پایدارتر

معرفت فطری: پیش فرض اصلی در رویکرد «تربیت سلبی» این است که طرح‌واره‌ها و درون‌مایه‌های اصلی پیشرفت و تکامل انسان، به زیباترین و غنی‌ترین شکل آن در وجود آدمی به ودیعه نهاده شده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، «پس حق‌گرایانه، به سوی این آیین روی آر، [با همان] فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. تغییری در آفرینش خدا نیست. آیین پایدار همین است و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند» (روم، ۳۰ و ۳۱).

انسان به‌طور فطری خداجو و دین‌خواه است و به‌صورت تکوینی و طبیعی در مسیر آن رشد کرده و از هدایت الهی بهره‌مند می‌شود؛ البته مشروط بر آن‌که آن را با گناهان و آلودگی‌ها پوشانده یا مستور نسازد. برای روشن شدن این‌که ماهیت فطرت الهی انسان چیست، به آیه زیر توجه می‌کنیم.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس، ۷ الی ۱۰)، «سوگند به نفس و آن کس که آن را آفرید * سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام نمود * هر که آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد * و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً در باخت.»

واژه تزکیه در اینجا ناظر بر دو مفهوم هم‌زمان و متضاد «کاهشی» و «افزایشی» است؛ یعنی نوعی «زدایش همراه با زایش» که به‌طور یکپارچه اتفاق می‌افتد. شاید بتوان واژه تزکیه را با «هرس کردن» هم‌معنا دانست، همانند درختی که شاخ و برگ آن را می‌زنند تا بیشتر قد بکشد و سریع‌تر رشد کند؛ زیرا هرس عبارت است از: قطع کامل یا جزئی شاخه به منظور تسریع رشد و باروری بیشتر گیاه و درخت. در اینجا هم تزکیه یعنی زدودن و برطرف کردن زشتی‌های نفس برای متجلی شدن بیشتر تقواها، معرفت‌های فطری از خوبی‌ها، که به نفس الهام شده است (Karimi, 2014).

«شناخت مفهوم «دسی» که مصدر آن «تدسیه» است، در شناخت بهتر مفهوم تزکیه به‌عنوان واژه متضادش، اهمیت دارد؛ چرا که در مفهوم تدسیه، پنهان کردن و پوشاندن نهفته است و اگر تزکیه را نقیض

بخشیده‌ایم. اگر بتوانیم قدرت ضعف در تربیت را بیایم، به قدرت تربیت، زیادتر افزوده‌ایم و اگر بتوانیم در حاشیه قرار بگیریم و از کنار، فعال باشیم، بهتر و بیشتر وارد متن تربیت می‌شویم. بار دیگر تکرار می‌کنیم: آنچه را که از تربیت می‌دانیم، خطرناک‌تر از آن چیزی است که نمی‌دانیم و آنچه را که به نام تربیت انجام می‌دهیم، خطرناک‌تر از آن چیزی است که انجام نمی‌دهیم؛ پس می‌توان نتیجه گرفت در چنین شرایطی اگر هیچ اقدامی نکنیم و نگذاریم هیچ اقدامی صورت گیرد، قطعاً به جریان تربیت، بیشتر کمک کرده‌ایم. یعنی به عبارت دیگر، ندانستن بهتر از دانستن غلط است و نساختن، سازنده‌تر از کج ساختن است و شکل ندادن، شکیل‌تر از بد شکل دادن است.

اندیشه‌های این دانش‌آموخته روان‌شناسی که دارای سبکی متفاوت با سبک و برداشت عمومی از مفهوم تعلیم و تربیت می‌باشد، به‌نوعی رویکردی معکوس، منفی یا سلبی است، با اصول تربیت اسلامی و یافته‌های نظری این پژوهش همسو است و از نظر روش‌های کاربردی، این پژوهش مبدأ پیشنهاداتی است که می‌تواند برای تحقیقات بیشتر در روش‌های تربیت سلبی، مؤثر و مفید باشد.

۱- بررسی نظری رویکرد «تربیت معکوس یا سلبی» در تربیت اسلامی تربیت فرزند چگونه باید باشد؟ به بیان روشن‌تر، آیا کودک باید آن چیزی بشود که هست یا آن چیزی باید بشود که نیست؟ آیا کودک باید آن‌گونه شود که دیگران، طبق برنامه‌ریزی بیرونی، از او می‌خواهند و یا آن‌گونه شود که خودش می‌خواهد؟ یا آن‌گونه باید بشود که می‌تواند بشود؟ انتخاب کدام‌یک از این الگوها و راهبردهای تربیتی با فطرت انسان سازگار است؟ و در نهایت، این‌که برای تربیت فرزند، تربیت خود مهم‌تر است یا تربیت فرزند؟

بر اساس مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، انسان‌ها دارای دو نوع معرفت می‌باشند که یکی از آنها معرفت فطری و دیگری «معرفت اکتسابی» می‌باشد که اگر هدف معرفت‌های اکتسابی انسان را معرفت‌های فطری او معین کند، قطعاً به مسیر تعالی هدایت خواهد شد.

است که از غریزه آگاهانه تر است. انسان آنچه را که می‌داند، می‌تواند بداند که می‌داند؛ یعنی انسان یک سلسله فطریاتی دارد و می‌داند که چنین فطریاتی دارد» (Motahhari, 1991).

معرفت اکتسابی: ذهن کودک در هنگام تولد، خالی از هرگونه دانش است و به مرور زمان، با دستکاری محیط و کسب تجربه و علوم مختلف، می‌تواند دانش کسب کند.

چنانچه خداوند می‌فرماید: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، «و خدا شما را از شکم مادرانتان، در حالی که چیزی نمی‌دانستید، بیرون آورد و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاسگزار باشید.» پس خداوند دو نوع معرفت در اختیار انسان قرار داده است: یکی «معرفت درونی» که همان فطرت است و در نفس هر انسانی موجود است و ابزار تجلی آن، تهذیب و تزکیه نفس است و دیگری «معرفت بیرونی یا اکتسابی» است که ابزار آن گوش و چشم و فهم است که انسان طی زمان می‌تواند آن را کسب کند و برای هیچ‌یک از این دو معرفت نهایی وجود ندارد و تعالی انسان تا بی‌نهایت است.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

جان لاک، ذهن کودک را به مثابه «لوح سفید» می‌داند که به وسیله تجربه، به مرور زمان، روی آن نگاشته می‌شود. بر اساس دیدگاه تربیت اسلامی، اگر منظور از «لوح سفید» نفی و انکار معرفت‌های فطری باشد، در آن صورت این نظریه دچار تناقضاتی می‌گردد که برخی از متفکران در نقد نظرات لاک، مطرح کرده‌اند که از جمله آنها مفاهیم اولیه ریاضی و منطقی یا حسن و قبح ذاتی است و همچنین اهداف رشد و تعالی از قبل، به‌طور فطری، در وجود انسان نهفته شده است که بر اساس این معرفت است که گوش و چشم و فهم می‌تواند انسان را به سمت رشد و تعالی سوق دهد.

مقایسه تربیت سلبی با تربیت ایجابی: مفهوم مصطلح «تربیت» که غالباً جنبه ایجابی و تجویزی از آن برداشت می‌شود، با مفهوم تزکیه که

تدسیه بدانیم، چنان‌که ابن‌فارس گفته است، آنگاه مفهوم آن باید آشکار کردن و نمایان ساختن باشد.

انگیزه به کارگیری واژگان «تزکیه و تدسیه» در زمینه اصلاح و تباهی نفس آدمی، بر اساس همان پیام «فَاللَّهُمَّ اجْعُرْهَا وَتَقْوَاهَا» استوار گشته است؛ به این معنا که کمال نفس انسانی در گرو الهامی است که بر حسب فطرتش، می‌تواند فجور، گناهان، را از تقوا، خویشتن‌داری از گناه، تشخیص دهد؛ یعنی دین الهی، اسلام، برای نفس انسان، فطری است» (Tabatabai & Mousavi, 2003).

بنابراین، می‌توان گفت تقوای الهام‌شده به نفس، که بخش مهمی از فطرت الهی انسان است، می‌تواند از کوچک‌ترین عمل نیک تا بندگی بر اساس دین و آیین مورد رضایت الهی را در برگیرد و تمام تلاش‌ها برای تعلیم و تربیت فرزندان باید مقدمه‌ای برای رسیدن به تزکیه باشد که اگر این هدف بدون تعلیم و تربیت حاصل می‌شد، ضرورتی برای تعلیم و تربیت نبود. به تعبیر شهید مطهری، غایت تعلیم و تربیت، تقوا، تزکیه نفس، پرورش اراده و برطرف کردن موانع برای بندگی خداوند و تقویت قلب برای حرارت ایمانی می‌باشد (Motahhari, 1998).

و در آیه‌ای دیگر خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان، ۳)؛ «ما راه را به او، انسان، نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرنده باشد، خواه ناسپاس و نپذیرنده.»

لازم به ذکر است که شکر نعمت، در درجه اول، بهره‌وری صحیح و درست از آن نعمت است و کفران، به معنای معطل گذاشتن نعمت یا به کارگیری آن در مسیر ناثواب و غلط می‌باشد. توجه به فطرت، و بر اساس آن زندگی و رشد کردن، باعث بهره‌مند شدن بیشتر از نور هدایت درونی و شکوفایی استعدادها فطری است. کفران نیز، به معنای پوشاندن این هدایت با پرده‌هایی از افکار و رفتارهای نابجا یا غیرانسانی و غیرالهی و محروم ماندن از نور و روشنایی آن می‌باشد. به تعبیر برخی از علمای دین، «فطرت مانند طبیعت و غریزه، یک امر تکوینی است؛ یعنی جزء سرشت انسان است و اکتسابی نیست؛ امری

که انسان بسان فطرت و تقاضای طبیعت می‌خواهد؛ یعنی انسان را مسخ و از خودبیگانه می‌کنند» (Motahhari, 1995).

بنابراین، مهم‌ترین آسیب تربیت ایجابی، منحرف کردن انسان از مسیر فطری و نادیده گرفتن نقش فاعلی و خلاقانه او در روند رشد و تحول است. رویکرد سلبی و رویکرد ایجابی همیشه متضاد و در مقابل یکدیگرند و با مفاهیم زیر می‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک نمود. (رویکرد سلبی/ رویکرد ایجابی)

خودبنیاد فطری/ دگربنیاد تصنعی، خودانگیخته و درون‌زا/ دگرانگیخته و برون‌زا، معناگرا و پویا/ شکل‌گرا و ایستا، جوششی و کنشی/ کوششی و واکنشی، شهودی و تجربی/ حفظی و مجازی، ارادی و انتخابی/ تقلیدی و مجازی، خالصانه و یگانه/ ریاکارانه و چندگانه، عمقی و درونی/ سطحی و بیرونی، عقبامدار و باطن‌گرا/ دنیامدار و ظاهرگرا، تحولی و تعاملی/ تراکمی و تحکمی، بالنده و زاینده/ کاهنده و میرنده، اندیشه‌ساز و فعال/ اندیشه‌آموز و فعل‌پذیر، عادت‌گریز و شالوده‌شکن/ عادت‌پرست و آیین‌پرست، جان‌آگاهی و جان‌بینی/ جهان‌آگاهی و خودبینی، پویشی خودکنترلی/ پایشی، دگرکنترلی، بندگی مطبوع/ بندگی منفور، فتح‌کننده و آزادمنش/ رام‌کننده و وابسته‌ساز (Karimi, 2014).

تربیت فرزند؛ یعنی تربیت خود

خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ»؛ آیا مردم را به نیکی، و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده، دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید، با اینکه شما کتاب آسمانی را می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟

امام سجاد (علیه‌السلام) در دعای بیست و پنجم صحیفه سجادیه به نام «دعا برای فرزندان» می‌فرماید: ما را در جهت درک معنای حقیقی تربیت فرزند راهنمایی و هدایت می‌فرماید: «...وَ أَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ وَ بَرِّهِمْ...»؛ «خدایا، مرا در تربیتشان و ادب‌آموزی و نیکی کردن به آنها یاری فرما!»

پاک‌کننده و زداینده، اما زاینده و روشنگر است، از بنیاد ناهمانند است؛ زیرا در «تربیت ایجابی»، همانند یک کار صنعتی، تلاش اصلی معطوف به افزودن چیزی از بیرون به درون فرد است؛ حال آن‌که در تربیت سلبی که قرآن از آن به‌عنوان «تزکیه» نام می‌برد، تلاش اصلی این است تا آنچه در درون است و از جنس روح الهی است، استخراج و آشکار گردد.

شهید مطهری نیز تربیت حقیقی را عبارت از فراهم آوردن موجبات تجلی شخصیت انسان و به فعلیت رسیدن، و نه رساندن، استعدادهای درونی و نهایی، فطری، انسان می‌داند که نباید با یک تحمیل جبری صورت گیرد (Motahhari, 1998).

خداوند در قرآن می‌فرماید: «قُلْ كُلُّ يَمَلُّ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (اسراء، ۸۴)؛ بگو: «هر کس طبق روش و خلق و خوی خود عمل می‌کند و پروردگارتان کسانی را که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد.»

در رویکرد «سلبی»، غایت تربیت، «بازگشت متریبی به فطرت خویشتن» و تحقق «خویشتن‌بودگی» است که لازمه‌اش دور شدن او از آنچه تصنعاً شده است، و نزدیک شدن به آنچه فطرتاً بوده است و می‌باشد؛ این بازگشت، بازگشت به راه خود، سبک خود، از طریق خودشناسی و خویشتن‌گستری است که در آیه‌ای که ذکر شد مطرح شده است. به همین دلیل است که خداوند در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مائده، ۱۰۵)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما باد نگاه‌داشتن خودتان؛ چه آنان که گمراه شده‌اند، گمراهی‌شان به شما ضرر نمی‌رساند، اگر شما خود راه را از دست ندهید. بازگشت همه به خداست؛ پس از آن، آگاهتان می‌کند به آنچه عمل می‌کردید.

به تعبیر شهید مطهری، «یکی از مشکلات ناشی از هضم شدن فرد در اجتماع و ساختمان غیرفطری اجتماعی امروز این است که دستگاه‌های مؤثر و مسلط بر آموزش و پرورش، همواره سعی می‌کنند انسان را آن‌چنان بسازند که خودشان می‌خواهند، نه آن‌چنان

شگفت‌انگیز نو، پیش از اینکه چشم به این جهان باز کند، هویتش بر اساس کاتالوگ‌های پیشنهادی به والدینش شکل گرفته است و او تنها باید در مدار این محرک‌های شکل‌دهنده قرار گیرد تا بشود آنچه باید بشود؛ نه آنچه خودش می‌تواند بشود (Huxley & Hamidian, 2008).

اصطلاحی که امروزه در نظریه‌های یادگیری و روان‌شناسی آموزشگاهی از آن یاد می‌شود، «یادگیری اکتشافی» است و معتقدند که یادگیری فعال زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموز خود شخصاً در فرایند شکل‌دهی و ساختن دانش مشارکت کند؛ یعنی خودش سازنده دانش خودش باشد. این دیدگاه به یادگیری ساختن‌گرایی و یا سازنده‌گرایی مشهور است.

«براساس این نظریه، دانش توسط فرد ساخته می‌شود و تولید دانش، فرایندی مستمر است که تجربه انفرادی افراد از جهان را سازمان می‌بخشد. ساختن‌گرایان، یادگیری را با خلق معنا از تجربه معادل می‌دانند، ذهن را مانند صافی‌ای که درون‌دادهای جهان را از خود عبور می‌دهد تا به واقعیتی منحصره‌فرد دست یابد، تلقی می‌کنند و این عبور دادن صرفاً از طریق تجارب مستقیم شخصی انجام می‌شود. بنابراین، ساختن‌گرایی، برخلاف رفتارگرایی و شناخت‌گرایی، دانش را مستقل از ذهن نمی‌داند و با وجودی که جهان خارج از ذهن را نفی نمی‌کند، ولی دانش فرد از جهان خارج را بر تفسیرهای منتج از تجارب فرد استوار می‌داند. بنابراین، معنا ایجاد کردنی یا خلق کردنی است، نه کسب کردنی» (Fardansh, 1998).

ژان پیاژه، روان‌شناس و شناخت‌شناس بزرگ معاصر نیز، عامل مهم تحول و کمال‌یابی انسان را بر اساس اصل «تعادل‌جویی متزاید درونی» تلقی می‌کند و معتقد است که انگیزه حیات بالنده بشر در تعادل‌جویی پی‌درپی است و این تعادل‌جویی پایان‌ناپذیر است؛ تا آنجا که در کتاب گفت‌وگوهای آزاد با ژان کلود برنگیه گفته است: خوشبختانه بشر هیچ‌گاه به شناخت کاملی از واقعیت دست نمی‌یابد (Piaget et al., 1984)؛ زیرا اگر به شناخت کاملی از واقعیت دست یابد، دیگر انگیزه و نیازی برای پیشرفت باقی نمی‌ماند. به بیان

امام در این عبارت کوتاه، این نکته را بیان می‌فرماید که تربیت، غیر از ادب‌آموزی و نیکی و مهربانی کردن به فرزند است؛ چرا که تربیت، «پویشی و خودکنترلی» است، نه «پایشی و دگرکنترلی». فرزند می‌تواند نصایح والدین را نپذیرد و قدردان محبت‌های آنها نباشد، ولی تربیت متفاوت است؛ چرا که فرزند چه بخواهد چه نخواهد، تربیت می‌شود. اگر والدینش بد باشند، بد می‌شود و اگر خوب باشند، خوب خواهد شد.

چنانچه رسول خدا (صلی‌الله‌علیه و آله) می‌فرماید: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ وَ اِنَّمَا اَبَوَاهُ يَهُودَانَهُ وَ يَنْصَرَانَهُ»؛ «هر نوزادی بر اساس فطرت توحیدی متولد می‌شود، این پدر و مادر اویند که وی را یهودی، مسیحی و یا مجوسی می‌نمایند.» یعنی از بیرون تربیت می‌شوند، نه از درون.

رویکرد تعلیم و تربیت سلبی در جهان معاصر:

«پستالوزی، مانند ژان‌ژاک روسو، نیروی طبیعی یا فطری را بنیاد تحول برمی‌شمارد و کار مربی را به کار باغبان، که فقط فراهم‌کننده شرایط است، مانند می‌کند؛ و از سوی دیگر، راه درست تربیت را تبعیت و پیروی از طبیعت می‌بیند و خود زندگی را پایه تعلیم و تربیت می‌شمارد و نه کتاب، نه فن، بلکه خود زندگانی پایه تعلیم و تربیت است» (Naghibzadeh, 1995).

در نظریه‌های روان‌شناسی جدید، یادگیری نیز بازگشت آگاهانه به مفاهیم و واژگان کلیدی از جنس سلب و نفی به‌خوبی مشاهده می‌شود تا آنجا که هم‌اکنون برخی از صاحب‌نظران جدید، مانند هوارد گاردنر، کاشف هوش‌های چندگانه، در کتابی به نام ذهن مدرسه‌ای‌نشده، بر این باورند که وظیفه اصلی تعلیم و تربیت این است که ذهن دانش‌آموزان را از آموزش و پرورش مدرسه‌ای، رسمی و سازمان‌یافته آزاد سازد تا آنها خود سازنده و سامان‌دهنده دانش گردند (Gardner, 1991).

در نظام‌های تعلیم و تربیت ایجابی و عاریه‌ای جهان، کودک از همان آغاز به گونه‌ای بار می‌آید که باید اسفنج‌وار و فعل‌پذیر، تابع اراده دیگران باشد. او به تعبیر آلدوس هاکسلی، در کتاب دنیای

خواهند توانست این عادات انفعالی را ترک و عادات آگاهانه و رشددهنده را جایگزین کنند.

روش اول: تغییر نگرش و جدال با عادات‌های غلط

مفهوم تربیت حقیقی این است که ما با روش‌های مناسب، کارآمد و تأثیرگذار، به جای توجه به کودکان، به خودمان رو کنیم و در تربیت خود بکوشیم؛ و به این ترتیب، الگوی شایسته و مناسبی برای فرزندانمان شویم تا آنها از عمل ما بیاموزند، نه از نصایح و سخنانمان.

این روش با فرهنگ مذهبی ما نیز هماهنگی و همخوانی دارد.

روش تربیتی مبتنی بر اصلاح و تغییر خود، به هیچ وجه کار آسانی نیست و موانع زیادی بر سر راه دارد. یکی اینکه والدین به روش‌های تشویق و تنبیه بیرونی که از گذشتگان‌شان به ارث برده‌اند، عادت کرده‌اند و به سادگی هم دست از سرمان برنمی‌دارد و مانع دیگر، غرور والدینی و احساس کمال کاذب است که در بیشتر مواقع باعث می‌شود نتوانند به اشتباهاتشان پی ببرند.

به قول یکی از نویسندگان: «حکایت تربیت آسیب‌زا و آموزش وارونه در تعلیم و تربیت جامعه ما، حکایت خطیر و تکان‌دهنده‌ای است. حکایت درمانگرهای بیماری‌زا و آموزش‌های فهم‌زدا، همین ماجرای است که اولیا و مربیان به نام تعلیم و تربیت فرزندان، به‌رغم نیت خیرخواهانه، انجام می‌دهند و خود می‌دانند که آنچه را در پی اصلاح آن هستند، جز تخریب، محصولی ندارد» (Rad, 2015b).

والدین ابتدا باید مدت زیادی با خود بجنگند تا بتوانند به این ایمان و عقیده برسند که تشویق و تنبیه و استفاده از زور و ترس، نه تنها هیچ سودی ندارد، بلکه ضررهای بسیاری نیز در پی دارد؛ در واقع، باید تغییر و تحولی اساسی در شناخت و دیدگاهشان نسبت به تربیت فرزند به وجود آید تا شاید این عادات غلط و اقدامات غلط تربیتی، به مرور زمان، دست از سرشان بردارد و بتوانند فرزندان‌شان را به سوی فطرت خداجویشان سوق دهند.

روشن‌تر، او هم بر این باور است که نیروی محرکه رشد و کمال آدمی در احساس نقص و نیاز و کاستی‌مندی اوست و تربیت سلبی باید تقویت‌کننده احساس نقص و ضعف باشد تا به کمال بالاتری دست یابد (Piaget et al., 1984).

از دیدگاه عصب‌شناختی نیز یکی از اهداف آموزش و پرورش، جاروب کردن ذهن کودک از آموزه‌ها و پیش‌ذهنی‌ها و پیش‌نگری‌هایی است که توسط خانه و مدرسه ایجاد شده است. لازمه بلوغ و پختگی روانی و عصبی از دیدگاه علوم اعصاب، پاک‌سازی مغز و ذهن است تا زمینه انعطاف و خلاقیت و کنش‌وری آزاد در ذهن فراهم شود. اما مانع اصلی در این فرایند پاک‌سازی، تزکیه و نفی سلبی، آموزش و پرورش ایجابی و تحمیلی است (Ashayeri, 2003).

بررسی روش‌های کاربردی در رویکرد «تربیت معکوس یا سلبی» (تربیت خود به جای تربیت فرزندان)

روش‌هایی که در ذیل آورده شده است، به‌نوعی متمرکز بر ترک عادات غلط در رفتارهای تربیتی والدین می‌باشد؛ چرا که تربیت معکوس یا سلبی همان فن برهم زدن عادت است و به قول روسو، تنها چیزی که انسان باید عادت کند، عادت نکردن است؛ زیرا عادت، جوهره عقلانی و ارادی یک رفتار را از بین برده و آن را به‌خودی‌خود، غیرارادی می‌سازد و انسان را مانند ماشین، ابزار اجرای حرکات معین کرده و روح ابتکار، خلاقیت، انگیزه و احساس مسئولیت را از بین می‌برد. عادت مستلزم ثبات و تکرار فعالیت است و باعث صرفه‌جویی در نیرو و تسهیل فعالیت‌ها و تغییر رشد می‌شود. عاداتی که با فکر و تأمل ملازم باشد، شخص را به تازه‌جویی و ابتکار سوق می‌دهد. ولی عادات انفعالی، که منظور ما همین مفهوم است، جریان رشد و ابتکار را قطع می‌کند. بنابراین، شاید بتوان گفت: تربیت سلبی، فن جلوگیری از تشکیل عادات است؛ عاداتی که مانع ظهور اراده، هوشیاری، اختیار و آزادی انسان می‌شود.

بیشتر والدین به تربیت ایجابی عادت کرده‌اند و ترک این عادت هم بسیار دشوار است، ولی والدین با ممارست و تمرین روش‌های زیر

هر چه از امورشان که نزد تو مهم است، بهبود ببخش و روزی آنها را برای من و به دستان من وسیع گردان...»

این عبارت نیز بعضی از ترس‌های والدین را در مورد تربیت فرزندان برطرف می‌کند: ترس از بیمار شدن یا مرگشان، ترس از عدم سلامت جسمی و روانی آنها، ترس از اینکه در دینشان سست و اخلاقشان بد شود، ترس از اینکه مبادا کارهایشان گره بخورد و مشکلات فکریشان زیاد شود و ترس از اینکه نتوانند نیازهای مادی‌شان را برآورده سازند.

روش چهارم: خودسنجی و خودمراقبتی مداوم و منظم

بهترین کاری که والدین برای فاصله گرفتن از رفتارهای غلط می‌توانند انجام دهند، این است که از خود مراقبت کنند؛ به این شکل که هر شب یا هر چند شب یک‌بار رفتارهای خود را یادداشت کرده و مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهند و در این محاسبه‌ها و مراقبت‌ها طرح سؤال کنند. یعنی هر بار که یک رفتار خود را بررسی می‌کنند، باید سؤالات زیادی را مطرح کرده و پاسخی اجمالی و احتمالی بدهند و در شرایط مناسب از مشاوران و متخصصان مربوطه پرسند. پرسش، عطش ما را برای دانستن و تحقیق بیشتر می‌کند و بعد از آگاه شدن ما، تفاهم ما با فرزندانمان بیشتر می‌شود. به قول روان‌شناسان، فرزندان والدینی که خودسنجی و خودمراقبتی ندارند، با بحران‌های بیشتری مواجه می‌شوند.

روش پنجم: مسئولیت‌پذیری و اصلاح رفتارهای خود

زمانی که فرزندان دچار بحران می‌شوند، این والدین هستند که باید در مقابل خطاهای آنها سینه سپر کرده و با شجاعت آن را بپذیرند و در درجه اول خود را متهم کنند، نه فرزندانمان را. این پذیرش، تصمیم مهمی است و از بیشتر شدن فاصله بین والدین و فرزندان جلوگیری می‌کند. مرحله بعد از پذیرش خطای فرزندان، باید راهی برای جبران پیدا کنند؛ مثلاً اگر فرزند ما دروغ می‌گوید، حتماً والدین یا ایجاد ترس کرده‌اند یا خود دروغ می‌گویند که اگر بلافاصله مسئولیت دروغ‌گویی فرزند خود را به عهده بگیرند و سعی کنند خود را اصلاح کنند، فرزند آنها دروغ‌گویی را نخواهد آموخت. و در ضمن، زمانی که ما آشکارا در حضورش دروغ می‌گوییم، به‌طور

روش دوم: خودآگاهی مداوم نسبت به عیوب خود و

شناخت ویژگی‌های روان‌شناختی فرزندان

اغلب والدین فرزندانمان را بر اساس دیده‌ها و شنیده‌های خود تربیت می‌کنند و تعداد کمی از والدین هستند که در تربیت فرزندان، خود را محتاج آگاهی، دانش و مطالعه بیشتر بدانند و پیوسته برای آگاه شدن خود تلاش کنند. بیشتر والدین برای آگاه شدن در مورد تربیت فرزندان چندان احساس نیاز نمی‌کنند و لذا تلاشی هم برای یافتن روش‌های تربیتی درست‌تر به خرج نمی‌دهند. اگر والدین از روش‌های تربیت سلبی آگاه باشند و به جای تربیت فرزند، بیشتر به فکر تربیت خود باشند، در آن صورت، به جای ایجاد ترس و تهدید که تأثیر منفی زیادی در رفتار فرزندان دارد، به آگاهی مهمی دست می‌یابند و آن اینکه بیشتر به فکر تربیت و اصلاح خود باشند. این آگاهی باید مداوم و پیگیر باشد و تا پایان زندگی باید ادامه یابد؛ زیرا دانش و اندیشه‌های جدید به ما کمک زیادی می‌نماید. آگاهی موجب صبر و شکیبایی شده و از خطاها جلوگیری می‌نماید، ترس‌زدا و مولد عشق و محبت است و شادی، نشاط و آرامش و زیبایی می‌آفریند؛ در حالی که جهل و نادانی موجب ترس و وحشت شده و غم، افسردگی، تنهایی و زشتی می‌آفریند. مطالعه پیگیر و تشکیل جلسات مداوم والدین، به صورت گروهی، با یک روان‌شناس خانواده یا متخصص علوم تربیتی، در مورد تربیت فرزند، راه مؤثری برای ازدیاد آگاهی و به‌روز شدن در تربیت فرزندان می‌باشد.

روش سوم: توکل به خدا و مددجویی از خالق به صورت

مداوم

والدین برای گذر از تربیت سنتی مبتنی بر زور و ایجاد ترس و تشویق‌های بیرونی و برای دست یافتن به روش‌های «تربیت سلبی»، با مشکلات زیادی روبه‌رو هستند که باید از خالق خود به وسیله دعا و درخواست استمداد بطلبند. بهترین دعا، دعای امام سجاد علیه‌السلام برای فرزندان است که ما در اینجا به فرازی از این دعا اشاره می‌کنیم. «پروردگارا! بدنشان را برایم سالم و دینشان را قوی و اخلاقشان را نیکو ساز. به وجود آنها و اعضا و جوارحشان سلامتی عنایت کن و

اگر به جای تشویق و تنبیه، فقط به رفتارهای مثبت فرزندان توجه عالمانه کرده و در مورد اشتباهاتشان به آنها فرصت بدهیم، در این صورت آنها را به صورت معکوس یا سلبی تربیت کرده‌ایم.

روش هفتم: به وجود آوردن زمینه‌های بالندگی با دخالت نکردن در تصمیم‌گیری‌های فرزندان

والدین باید از سیطره کامل و کنترل شدید فرزندان پرهیز کنند و اصرار نداشته باشند تا فرزندانشان همیشه به آنچه آرزوی خود را دارند، برسند. آنها مالک فرزندانشان نیستند؛ مالک واقعی همه چیز خدا است و فرزندانشان امانت‌های الهی در دستانشان است. فرزندان باید به خودشناسی و خودآگاهی برسند و خودشان با مشورت افراد عاقل، تصمیم درست بگیرند. والدین فقط باید در کنارشان باشند و گرمای حضورشان، جرأت و شهامت تصمیم‌گیری آگاهانه را برایشان زمینه‌سازی کند. برای تحقق این مهم، باید به آنان اجازه دهیم تا اندک‌اندک مستقل و در مورد مسائل شخصی خود، تصمیمات آگاهانه و عاقلانه بگیرند. البته والدین باید بپذیرند که اگر می‌خواهند فرزندانشان به استقلال برسند، باید اشتباهات و خطاهای آنان را هم بپذیرند؛ این خطاها بهای رشد شخصیتی و روحی و ذهنی و مادی فرزندان است که باید پرداخت شود.

روش هشتم: کاستن تدریجی از حمایت‌های مستقیم عاطفی و احساسی و جایگزین کردن حمایت‌های منطقی

زمانی که فرزند ما به دنیا می‌آید، از نظر عاطفی کاملاً وابسته به والدین است و آنها نیز باید با تمام عواطف خود او را حمایت کرده و پرورش دهند، ولی به مرور زمان و متناسب با سنین رشد، حمایت‌های عاطفی را به حمایت‌های منطقی تبدیل کنند. فرق این دو حمایت در این است که در حمایت عاطفی، احساس و عواطف غلبه دارد، ولی در حمایت منطقی، عقل غلبه دارد. پذیرایی از فرزند با غذای مورد علاقه‌اش حمایت عاطفی از اوست و منع کردن فرزند از غذایی که برای سلامتی او مضر است، حمایت منطقی از اوست. روش نهم: توجه به رشد معنوی و مذهبی خود، بیش از توجه به رشد معنوی و مذهبی فرزندان

آشکار دروغ‌گویی را به آنها آموزش می‌دهیم. به قول یکی از نویسندگان:

«بنا نیست ما به کودکان راست‌گویی را بیاموزیم، بناست کاری نکنیم که صداقت و راست‌گویی آنها تبدیل به دروغ‌گویی و ریاکاری شود» (Rad, 2015a).

روش ششم: توجه وسواس‌گونه به رفتارهای مثبت و کم‌توجهی به رفتارهای غلط

«باغبان طرح‌های خود را از روی مطالعه گل‌ها تهیه می‌کند و هدفش رشد دادن گل‌هاست و برای این منظور، علل رشد، موانع رشد و آفات رشد را کشف می‌کند. بدین ترتیب، هنر مربی، تغییر دادن، شکل دادن و جهت دادن تصنعی به طبیعت کودک نیست؛ بلکه آشکار کردن، نمایان ساختن و پرده برداشتن از چهره طبیعی و خمیرمایه فطری کودک است تا او همان شود که طبیعت و فطرتش اقتضا می‌کند. در واقع، تربیت باید معطوف به قابلیت‌ها و درون‌مایه‌های منحصر به فرد کودک باشد و نه خواسته‌های خودمدارانه بزرگسالان» (Rad, 2015a).

توجه والدین نسبت به جزئیات کارهای مثبت کودک یا به‌نوعی شکار رفتارهای مثبت او، اگرچه ممکن است انگیزه‌های درونی او را برای ادامه کار مثبت تشویق کند، ولی توجه والدین نسبت به جزئیات رفتار مثبت فرزندان، نوعی مطالعه رفتار آنها یا به‌نوعی مطالعه قابلیت‌ها و درون‌مایه‌های منحصر به فرد و فطری آنهاست. مطالعه رفتارهای مثبت فرزندان برای والدین کاری بسیار مهم و ضروری است و در رشد فکری والدین و شناخت فرزندانشان تأثیر مثبت دارد. و در مقابل، کم‌توجهی نسبت به رفتارهای منفی فرزندان، امکان فکر کردن نسبت به رفتار منفی را برای آنها به وجود می‌آورد. چنانچه در روایت داریم که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «نیمی از وجود انسان عاقل، احتمال و نیم دیگر تغافل است.» لذا والدین در هنگام مواجه شدن با اشتباهات فرزند، تا آنجا که می‌توانند، باید تغافل کنند؛ یعنی خود را به ندیدن و نشنیدن بزنند تا فرصتی برای فکر کردن و پی بردن به خطا برای فرزندانشان به وجود آید.

با این تعریف از تربیت، مربی باید تابع ظرفیت و قانون فطرت متربی باشد؛ اما اگر مربی به روش «ایجابی» تربیت متوسل شود، متربی از مدار فطری خود خارج شده و ناگزیر باید به الگوهای عاریه‌ای و بدلی تکیه کند.

والدین یا مربیانی که با استفاده از روش‌های معکوس یا سلبی فرزندان خود را تربیت می‌کنند، قطعاً فرزندان‌شان دارای شخصیتی سالم، خودبنیاد، فطری، خودانگیخته، درون‌زا، عمقی، بالنده و زاینده و در علم و دانش فرهیخته خواهند شد که جامعه متعالی و رشدیافته آینده نیازمند چنین انسان‌های خودساخته‌ای می‌باشد.

همان‌طور که بیان شد، یکی از روش‌های تربیت «معکوس یا سلبی»، طرح پرسش و «پرسش‌مداری» است. زمانی که والدین و مربیان سؤالات فرزند خود را با سؤال پاسخ دهند، به عبارتی توپ را در زمین خودشان بیندازند، فرزندان سعی خواهند کرد که خود پاسخ سؤال خود را بیابند. به همین جهت، تمام استعداد‌های فطری به کار گرفته می‌شوند و با تلاش بیرونی، پاسخ سؤالات خود را به دست می‌آورند. به همین جهت، صاحب‌انگیزه‌های درونی بیشتری می‌شوند.

این روش از مهد کودک تا فوق‌تخصص دانشگاه قابل اجراست. چنین می‌توان گفت که با تغییر موضوعات مورد بحث، می‌توان در مقاطع مختلف در مورد غلط یا درست بودن چیزی یا فعلی، زمینه را برای همفکری و تعامل و مناظره فراهم کرد. می‌توان گفت که سؤال پیکره اصلی تعلیم و تربیت معکوس یا سلبی است که در اینجا به والدین و مربیان پیشنهاد می‌کنیم که تربیت و دانش را از حالت ساندویچی یا لقمه‌ای خارج نموده و با سؤال‌محوری، دانش‌آموزان را در تربیت و دانش کنجکاوتر کنند. کلید اصلی رسیدن به فرهیختگی و تعالی نیز «سؤال» است. باید به وسیله سؤال از فرزندانمان بخواهیم که هم برای فهمیدن و هم برای فهماندن، باید به سؤال‌هایی که از آنها می‌شود، به دقت پاسخ بدهند و به صورت تصاعدی از هر سؤال، سؤالاتی استخراج کنند و در نهایت به فرهیختگی برسند. در

والدینی که فرزند خود را به نماز خواندن دعوت می‌کنند، ولی خود از عبادتش لذت و حظ معنوی نمی‌برند، فرزندان‌شان را بیشتر از عبادت خدا دور می‌کنند تا علاقه‌مند. و والدینی که از عبادت کردن لذت وافر می‌برند، نیازی ندارند که فرزند خود را به نماز دعوت کنند.

روش دهم: تمایز قائل شدن بین شخصیت و رفتار غلط فرزندان

والدین باید بدانند که بین شخصیت خطاکار و عمل خطای او فرق زیادی وجود دارد. خطا مانند یک نقطه سیاه روی تابلوی سفید است؛ یعنی خطاکار شخصیت مثبتی دارد و ما نمی‌توانیم بگوییم که کل وجود و شخصیت او مساوی با آن خطاست. به‌عنوان مثال، اگر فرزند ما تکلیف درسی خود را انجام نداده باشد، نباید بلافاصله قضاوت کنیم که او فردی تنبل یا ناکارآمد است.

زمانی که فرزند ما تکلیفش را انجام نداده است، تنبلی کرده و او کلاً فردی تنبل نیست؛ زیرا تنبلی ناظر بر رفتار فرد است و تنبل ناظر بر شخصیت فرد که دومی عادلانه نیست. قضاوت‌های غلط والدین، همیشه منشأ اصلی تربیت‌های ایجابی است. اگر سعی کنیم قضاوت‌های خود را مدیریت کنیم، به روش سلبی فرزند خود را تربیت خواهیم کرد.

نتیجه‌گیری:

همان‌گونه که در قرآن کریم، همواره از «ترکیه» به منزله زیربنای حرکت خودسازی و انسان‌سازی یاد می‌شود و این نوع برداشت از تربیت که با تهذیب و پارسایی و پیراستگی و وارستگی هم‌معنا می‌شود، نشان می‌دهد که هدف تربیت، بازگشت به اصل است و اصلاح و تحول بر مبنای بازگشت به شکل اولیه معنا می‌گیرد. به همین سبب است که حتی در واژگان لاتین نیز کلمه «رفرم» که به معنی اصلاح است، نظر به بازگشت به فرم اصلی و یا شکل نخستین دارد. بنابراین، تنها باید از آنچه در خمیرمایه فطری انسان هست و بوده، پرده‌برداری شود و دیگر نیازی نیست که نسخه‌های بدلی از منابع بیرونی، جایگزین خمیرمایه‌های اصلی و ابدی وجود آدمی شود.

سخت‌تر است، ولی اهمیت آن بسیار بیشتر از آموزش آن به بزرگسالان می‌باشد.

۶- کتب درسی: کتب درسی از مهد کودک و پیش‌دبستانی گرفته تا بوردهای تخصصی، باید تماماً بر اساس «پرسش‌محوری» تدوین شود. این کاری است که از قبل هم شروع شده است، ولی باید گسترش بیشتری یافته و از لحاظ کیفی نیز بهتر شود.

۷- شیوه ارزشیابی: به نظر پژوهشگر، ملاک سنجش در امتحانات و ارزشیابی‌های کتبی و شفاهی در مقاطع مختلف، از مهد کودک گرفته تا بوردهای تخصصی نیز، به جای ارزشیابی بر اساس نوشتن پاسخ‌های بیشتر و بهتر، ارزشیابی بر اساس طرح سؤالات بیشتر و بهتر انجام شود. یک دانشجوی پزشکی که سؤالی در مورد «چگونگی تأثیر سیستم عصبی بر کارکرد گردش خون» مطرح می‌کند، قطعاً نسبت به تأثیر و تأثر این دو سیستم، و بسیاری از دانش‌پیش‌نیاز آن نیز اطلاع و آگاهی دارد. و در همه علوم، قطعاً طراح سؤال، در طرح هر سؤال، واجد بسیاری از دانش‌های پایه‌ای خواهد بود. البته امتیاز بیشتر می‌تواند بر اساس طراحی سؤالات دقیق‌تر و ظریف‌تر باشد. یا وقتی از یک کودک دبستانی بخواهیم که از دوستش سؤالاتی را در مورد روابط بچه‌ها با یکدیگر بپرسد، بر اساس نوع پرسش‌های او، می‌توان سطح رشد «اخلاق اجتماعی» او را ارزشیابی کرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The concept of education in Islamic thought encompasses not only the transmission of knowledge but also the cultivation of innate human potentials and moral virtues. Among the diverse perspectives in Islamic pedagogy, the approach known as “negative” or “restrictive” education has received growing attention due to its alignment with human nature and innate development. Unlike positive or prescriptive education, which relies on

اینجا پژوهشگر پیشنهاداتی را آماده کرده است که در نهادینه کردن روش «پرسش‌محوری» در جامعه تأثیر فراوان دارد:

۱- مسئولین آموزش و پرورش با استفاده از متخصصان ماهر، در کارگاه‌های آموزشی «پرسش‌محوری» را به مدیران و معلمان، به صورت هدفمند، آموزش دهند.

۲- مدیران و معلمان در داخل مدرسه، با ایجاد کارگاه‌های آموزشی برای والدین، می‌توانند «پرسشگری هدفمند» را به آنها بیاموزند تا والدین بتوانند فرزندان را بیشتر به سمت و سوی فطرتشان سوق دهند. البته آنها باید والدین را نسبت به ارجاع پاسخ‌های دانش‌آموزان به معلمین مدرسه، راهنمایی نمایند.

۳- برنامه‌های آموزشی صدا و سیما، به‌خصوص برنامه‌های ویژه کودکان و نوجوانان، بر اساس «طرح پرسش» باشد، تا ارائه پاسخ. ارائه خوراک فکری معنوی آماده، انگیزه‌های درونی افراد را کم‌سو و خاموش می‌سازد.

۴- وزارت ارشاد نیز باید ترویج و آموزش روش «سؤال‌محوری» به نویسندگان، هنرمندان و اهالی و دست‌اندرکاران تدوین محتواهای رسانه‌های نوشتاری و دیداری، اعم از مجلات، روزنامه و کتاب، شبکه‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی و شبکه‌های مجازی و ... زمینه را برای فرهیختگی جامعه فراهم سازد.

۵- آموزش روش «سؤال‌محوری» به والدین و معلمین مهد کودک‌ها و مراکز پیش‌دبستانی و دبستانی از اهمیت بیشتری برخوردار است؛

زیرا پایه اصلی و خشت اول می‌باشند. البته آموزش برای به صورت «سؤال‌محور» تربیت کردن این گروه‌های سنی خیلی فنی‌تر و

external imposition and structured instruction, restrictive education emphasizes minimizing interference and allowing the natural capacities of the child to unfold according to their intrinsic disposition. This approach is grounded in the Qur'an, prophetic teachings, and the works of classical and contemporary Islamic philosophers, who argue that human beings are created with an innate predisposition towards virtue and knowledge, and that the role of educators is

primarily to remove obstacles to this natural growth rather than to impose artificial structures (Javadi Amoli, 2018; Motahhari, 1986). Within this framework, the development of moral, intellectual, and spiritual capacities is not achieved by additive instruction but by the careful guidance and structured withdrawal of inappropriate external influences, allowing the child's inborn tendencies to manifest and flourish. Contemporary critiques of conventional educational methods highlight the dominance of positive pedagogy, which often treats children as passive receptacles to be filled with externally determined content, thereby constraining autonomy and intrinsic motivation. The negative educational paradigm seeks to counteract this trend by privileging self-directed growth and emphasizing the alignment of educational practices with the child's innate constitution (Karimi, 2014; Rad, 2015b).

The theoretical foundations of restrictive education are deeply rooted in the notion of human nature (fitrah) as elaborated in the Qur'an and classical Islamic philosophy. According to these sources, humans are inherently inclined towards knowledge, moral goodness, and spiritual awareness, and education should facilitate rather than redirect these natural propensities. The works of Motahhari and other Islamic scholars emphasize that the act of teaching should not override the self-developmental processes embedded within the human soul but should instead focus on the elimination of external constraints that hinder the emergence of intrinsic capabilities (Mesbah Yazdi, 1995; Motahhari, 1991). This educational approach aligns with contemporary constructivist theories in psychology, which argue that learning is an active process of knowledge construction rather than passive reception (Gardner, 1991; Piaget et al., 1984). By providing an environment that respects the child's natural disposition and encourages self-exploration, restrictive education aims to cultivate intellectual autonomy, creativity, and ethical maturity, fostering individuals who are capable of independent judgment and sustained moral reasoning. Empirical and theoretical studies

have demonstrated that excessive external imposition in educational settings often leads to dependency, reduced intrinsic motivation, and superficial understanding, reinforcing the relevance of a negative or minimalist intervention strategy (Ashayeri, 2003; Fardansh, 1998).

Practically, the methods of restrictive education involve a set of pedagogical principles that emphasize the primacy of self-regulation, reflection, and guided autonomy. The educator's role is conceptualized as a facilitator or gardener who ensures that the conditions necessary for the child's natural development are present while refraining from unnecessary interference. This includes the deliberate avoidance of coercive measures, prescriptive reinforcement, and excessive instruction, which are typical of conventional positive pedagogical approaches. Techniques such as Socratic questioning, reflective dialogue, and the creation of choice-rich environments are used to engage the child actively in their learning process, promoting self-discovery and the internalization of ethical and cognitive principles (Karimi, 2014; Rad, 2015a). These strategies are intended to cultivate a sense of agency and responsibility, allowing children to experience the consequences of their choices within a supportive context, thereby reinforcing self-directed learning and ethical discernment. The philosophical rationale for these methods is grounded in the belief that moral and intellectual capacities cannot be effectively transmitted from teacher to student through imposition; instead, they must emerge from within the learner when appropriate conditions and guidance are provided (Motahhari, 1995; Tabatabai & Mousavi Hamadani, 2003).

The alignment of restrictive education with developmental psychology is particularly significant. Contemporary cognitive and educational research, including the work of Piaget and Gardner, supports the notion that children learn most effectively when they construct knowledge actively rather than merely receiving information. The restrictive model, by prioritizing minimal

interference and respect for intrinsic motivations, fosters higher-order thinking, problem-solving skills, and creative capacities. It recognizes that every learner possesses a unique constellation of talents, predispositions, and interests, and that education should adapt to these inherent traits rather than enforcing uniformity (Gardner, 1991; Piaget et al., 1984). Furthermore, neurological studies suggest that excessive external control can inhibit the development of executive functions, autonomy, and intrinsic reward systems, whereas environments that promote self-regulation, choice, and natural challenge stimulate adaptive cognitive and emotional development. By allowing children to encounter manageable difficulties, make decisions, and experience the natural consequences of their actions, restrictive education encourages resilience, self-efficacy, and lifelong learning habits (Fardansh, 1998).

The ethical dimension of restrictive education is also central, as it emphasizes the cultivation of moral judgment and spiritual growth alongside cognitive development. Islamic educational thought posits that true knowledge is inseparable from ethical awareness, and the development of virtue is intimately connected with self-directed reflection and alignment with divine guidance. By refraining from excessive directive control and allowing children to engage in self-exploration, restrictive education supports the internalization of moral principles and the development of autonomous ethical reasoning (Javadi Amoli, 2018; Motahhari, 1986). This approach fosters a sense of responsibility and empathy, as children learn to evaluate the consequences of their actions and understand the needs and perspectives of others. In practical terms, this translates into educational environments that encourage cooperation, reflective discussion, ethical decision-making, and active participation, all grounded in respect for the child's innate disposition and potential. The negative approach thus integrates cognitive, emotional, and spiritual dimensions of development, promoting holistic education that is

consistent with Islamic pedagogical philosophy (Mesbah Yazdi, 1995; Rad, 2015b).

Research on the implementation of restrictive educational methods indicates that they can significantly enhance creativity, autonomy, and self-directed learning outcomes. Observational and qualitative studies suggest that students in environments that employ minimal interference, guided inquiry, and reflective engagement demonstrate higher engagement, intrinsic motivation, and the ability to generate original ideas compared with peers in highly prescriptive, externally controlled settings. By reducing dependency on external rewards and coercive measures, these methods cultivate self-regulatory capacities and adaptive learning behaviors that persist beyond formal educational contexts (Ashayeri, 2003; Karimi, 2014). Furthermore, teachers and parents adopting a restrictive orientation report enhanced satisfaction and efficacy, as they observe children developing the ability to solve problems independently, pursue personal goals, and make ethical choices aligned with their innate dispositions. The literature emphasizes that the success of this approach relies on careful balance: sufficient guidance must be provided to ensure safety, support, and scaffolding, while avoiding undue imposition that would override natural developmental trajectories.

In conclusion, the restrictive or negative educational approach represents a compelling model for cultivating self-directed, ethically aware, and cognitively autonomous learners within an Islamic framework. By privileging the child's innate disposition, emphasizing self-regulation, and minimizing prescriptive interventions, this method fosters holistic development encompassing intellectual, moral, and spiritual dimensions. It encourages creativity, resilience, and a lifelong engagement with learning, ensuring that the child's natural potentials are realized and aligned with ethical and spiritual growth. This framework also provides practical guidance for educators and parents, emphasizing reflective practice, facilitation rather than imposition, and the creation

of conditions conducive to self-directed flourishing. As such, restrictive education offers a philosophically grounded, empirically supported, and ethically coherent strategy for contemporary educational contexts, promoting learners who are both capable and virtuous, fully prepared to contribute meaningfully to society while remaining faithful to their innate disposition.

References

- Ashayeri, H. (2003). Interview with Dr. Hassan Ashayeri. *Shogh-e Taghir*(6), 8.
- Fardansh, H. (1998). *Theoretical Foundations of Educational Technology*. Dana.
- Gardner, H. E. (1991). *The Unschooled Mind: How Children Think and How Schools Should Teach*.
- Huxley, A., & Hamidian, S. (2008). *Brave New World* (4th ed.). Niloufar.
- Javadi Amoli, A. (2018). *Thematic Interpretation of the Holy Quran* (3rd ed., Vol. 11). Esra.
- Karimi, A. (2014). *Education as Being: How Not to Become*. Tarbiat Publications.
- Mesbah Yazdi, M. T. (1995). Ethics in the Quran. *Marefat*(13), 17.
- Motahhari, M. (1986). *Education and Training in Islam* (8th ed.). Al-Zahra.
- Motahhari, M. (1991). *Mutual Services of Iran and Islam*. Sadra Publications.
- Motahhari, M. (1995). Nature from the Perspective of the Quran and Philosophy. *Roshd-e Maaref*(15).
- Motahhari, M. (1998). *Notes* (Vol. 2). Sadra Publications.
- Naghibzadeh, M. A. (1995). *A Look at the Philosophy of Education*. Tahouri Publications.
- Piaget, J., Mansour, A., & Dadsetan, P. (1984). *Genetic Psychology: Psychological Development from Birth to Old Age*. SAMT Publications.
- Rad, S. M. (2015a). *How Not to Raise Our Children!* Gol Narges Publications.
- Rad, S. M. (2015b). *How Not to Teach Our Children!* Gol Narges Publications.
- Tabatabai, S. M. H., & Mousavi Hamadani, S. M. B. (2003). *Tafsir al-Mizan*. Islamic Publications.